درآمدی بر شخصیت حقوقی خانواده

محمد روشن
استاد، گروه مطالعات بنیادین خانواده، پژوهشکده خانواده، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.
m-roshan@sbu.ac.ir
زهرا مشایخی (نویسنده مسئول)
دانشجوی دکترای حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.
z_mashayekhi@sbu.ac.ir

چکیده

ماهیت خانواده همواره موضوع بحث‌برانگیزی میان فلاسفه، جامعه‌شناسان و به‌تبع حقوق‌دانان بوده است. در فلسفهٔ حقوق خانواده نگرش‌های مختلفی در تبیین ماهیت حقوقی خانواده ملاحظه می‌گردد که از جملهٔ آن‌ها می‌توان به رویکرد قراردادی، رویکرد نهادی و اعطای شخصیت حقوقی به خانواده اشاره داشت. در حالی که رویکردهای فردگرا با گرایش به ایدهٔ قراردادی‌بودن خانواده حقوق خانواده را به حقوق اعضای آن تقلیل داده و گرایشی به تشخص خانواده ندارند، قائلین به اصالت خانواده بر این باورند هویت جمعی خانواده مقتضی شخص‌انگاری آن است. هرچند هم‌ایشان نیز رویکرد واحدی در تشخص خانواده اتخاذ ننموده‌اند؛ گروهی بر طریق طبیعت خانواده، آن را امری واقعی و پیشاقانونی قلمداد کرده‌اند و گروه دیگر تحقق شخصیت خانواده را منوط به ارادهٔ سیاسی و اعتبار قانون‌گذار دانسته‌اند. پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این تناقض تاریخی است که که آیا خانواده مجموعه‌ای از افراد جداشده است یا آنکه یک واحد دارای شخصیت مستقل. در پاسخ به پرسش حاضر با مطالعهٔ منابع کتابخانه‌ای ضمن بازتعریف خانواده در قالب یک شخص حقوقی، زمینه‌های تاریخی و آبشخورهای فکری که منجر به نظریه‌مندساختن ایدهٔ شخصیت حقوقی شده‌اند را تحلیل و بررسی خواهیم نمود تا طلیعه و درآمدی برای طرح تفصیلی «نظریهٔ شخصیت حقوقی خانواده» باشد.

واژگان کلیدی: شخصیت حقوقی، خانواده، شخص‌انگاری، حقوق طبیعی، اثبات‌گرایی.

مقدمه

حقوق خانواده به‌عنوان دانشی که متکفل بحث از قواعد مربوط به خانواده است، برخلاف آنچه از نام آن برمی‌آید، بیش از آنکه ناظر به موضوع خانواده و هویت گروهی آن باشد، به تحلیل روابط میان اعضای خانواده پرداخته است و به بیان یکی از جامعه‌شناسان نشان‌دهندهٔ جایگاه و موقعیت روابط خانوادگی بین افراد است (مک‌کارتی، ۱۳۹۰: ۳۱۹). در قوانین و مقررات حوزهٔ حقوق خانواده نیز ملاحظه می‌گردد که قطع‌نظر از حق و تکلیف زن و شوهر، فرزندان و اقارب و روابط فی‌مابین ایشان کمتر به مصالح خانوادگی پرداخته شده است (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۱۵). این امر می‌تواند مشعر بر رویکرد فردمحور حاکم بر حوزهٔ حقوق خانواده باشد. امری که به‌لحاظ تاریخی متأثر از دوره‌ای از تاریخ اروپاست که با طرح اندیشه‌های آزادی و برابری فرد اصالت یافت و تمامی قوانین و مقررات و مناسبات اجتماعی حول فردیت انسان شکل گرفت. ازاین‌رو تاحد زیادی از قدرت پدرسالاری تاریخی در دورهٔ روم و یونان باستان کاسته شد و سازمان خانواده تاحد زیادی تضعیف گردید. غلبهٔ فردگرایی سبب گردید آزادی اعضای خانواده بر نظم عمومی خانواده اولویت یابد. طرح نظریهٔ شخصیت حقوقی واکنشی در برابر فردمحوری دورهٔ مدرنیته بود تا مانع فروپاشی مهم‌ترین گروه اجتماعی گردد.

خانواده نیز به‌عنوان یک واقعیت اجتماعی متشکل از اشخاص طبیعی است که در راستای اهداف و مصالح مشترکی گرد هم آمده‌اند. برای تشکیل آن ارادهٔ زوجین به یکدیگر گره خورده است. لکن هیچ‌گاه در نظام‌های حقوقی به‌مثابهٔ یک شخص با آن تعامل نشده است. هرچند تلاش‌هایی برای قانون‌گذاری مبتنی بر این رویکرد در دوره‌هایی از حقوق فرانسه صورت گرفت اما در ادامه توفیقی نیافت.

به‌لحاظ نظری نیز جامعه‌شناسان و حقوق‌دانان در نقد اتمیزه‌ساختن فضای خانواده تلاش‌هایی برای فاصله‌گرفتن از رویکرد قراردادی به خانواده بعمل آوردند که ماحصل آن نهادی‌انگاشتن خانواده بود لکن تعریف دقیق و مشخصی از نهاد بعمل نیامد و شأن خانواده به یک موضوع حقوقی (ابژه) کاسته شد. این نظریات در شکل توسعه‌یافتهٔ خود منجر به طرح ایدهٔ شخصیت حقوقی برای خانواده از جمله در نظریات موریس هوریو گردید. اندیشمندان دیگری نیز با مبانی فکری متفاوت به نظریه‌مندساختن «شخصیت حقوقی خانواده» پرداختند که هگل و رنه ساواتیه پیشگامان این عرصه بودند. برخی نیز همچون کاربونیه اعتقاد به نوعی شخصیت حقوقی محدود برای خانواده دارند که منحصر به مناسبات و امور مالی ایشان است.

از سوی دیگر زمینه‌های تاریخی و امر مالکیت نیز تأثیر به‌سزایی در شکل‌گیری نظریهٔ حاضر داشت تاحدی که برخی اشکال اولیه از شخصیت حقوقی را در مفهوم مالکیت خانواده و دارایی خانوادگی رصد نموده‌اند (صفار، ۱۳۷۳).

با این حال آبشخورهای فکری مختلفی در طرح ایدهٔ شخصیت حقوقی خانواده ملاحظه می‌گردد که متناظر با مکاتب مربوط به شخصیت حقوقی است. گروهی بر طریق طبیعت و بر مبنای ماهیت واقعی شخصیت حقوقی، یک شخصیت ناشناخته یا پیشینی برای خانواده پنداشته‌اند و در مقابل گروهی نیز بر مسلک اعتباری‌دانستن شخصیت حقوقی، شخصیت حقوقی برای خانواده را حاصل اعتبار و ارادهٔ قانون‌گذار دانسته‌اند که بنابر ضرورت‌های اجتماعی، سیاسی و حقوقی برای خانواده جعل گردیده است.

پژوهش‌های مختصری در خصوص ماهیت حقوقی خانواده و به‌طور خاص در مورد شخصیت حقوقی خانواده در ادبیات حقوقی ما صورت گرفته است لکن در هیچ‌یک به‌نحو نظریه‌مند به موضوع نگریسته نشده است. هرچند در بسیاری از کتب حقوق خانواده موضوع حاضر مسکوت مانده (امامی، ۱۳۹۶؛ جعفری‌لنگرودی، ۱۳۶۸؛ لطفی، ۱۳۸۸؛ روشن،۱۴۰۰)، در برخی دیگر منتها به اشارت مختصر، نقد کوتاه و مجمل و عبور از این نظریه بسنده گردیده است (کاتوزیان، ۱۳۸۹؛ صفائی، ۱۳۶۹). در برخی از آثار پژوهشی نیز با پرداختن به جنبه‌های جزئی از شخصیت حقوقی خانواده ذیل موضوعاتی نظیر ریاست خانواده ادبیات مورد بحث را تقویت نموده‌اند (دادمرزی، ۱۳۹۳). همچنین در پژوهش دیگری از آقای دکتر دادمرزی با عنوان «امکان‌سنجی پذیرش نظریهٔ شخصیت حقوقی خانواده در ایران، کشورهای اسلامی، غرب و فقه اسلام» مروری بر مواضع نظام‌های حقوقی نسبت به شخصیت حقوقی خانواده صورت گرفته است (دادمرزی، ۱۳۹۴). همچنین در اثر دیگری با عنوان «واکاوی ماهیت نهاد خانواد در فقه امامیه و حقوق ایران» نویسندگان ذیل موضوع ماهیت خانواده از شخصیت حقوقی نیز یاد نموده‌اند لکن خانواده را به‌لحاظ فقد اراده، به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های ضروری شخصیت حقوقی، فاقد شخصیت حقوقی دانسته‌اند (نقیبی و شهریاری، ۱۴۰۱)

در این پژوهش درصدد آنیم که با بازتعریف خانواده در کالبد شخصیت حقوقی مروری بر زمینه‌های تاریخی و مبانی نظری مربوط به شخصیت حقوقی خانواده داشته باشیم تا از دل تحلیل‌های اندیشمندان این حوزه، طلیعه‌ای از طرح تئوری شخصیت حقوقی خانواده بر نظام حقوق خانواده بگشاییم.[۱]

۱. بازتعریف خانواده در قالب شخصیت حقوقی

برای تبیین مفهومی شخصیت حقوقی خانواده ابتدا لازم است تعریفی از اجزاء آن یعنی «شخصیت حقوقی» و «خانواده» بعمل آید تا بتوان مفهوم خانواده را در کالبد شخصیت حقوقی بازآفرینی نماییم.

۱-۱. شخصیت حقوقی

شخصیت حقوقی مرکب از دو واژهٔ «شخصیت» و «حقوقی» است. شخصیت مصدر جعلی از لغت شخص[۲] است که به معنای انسان، آدمی، ذات و کسی است که در نمایشنامه یا داستان نقشی دارد و با خصوصیات خود ظاهر می‌شود (معین، ۱۳۸۱: ۹۳۴). شخصیت برگرفته از واژهٔ «persona» به معنای «نقاب تئاتر» است (**Bellis, 2015: 14**). این ریشه‌شناسی در فهم مفهوم حقوقی شخصیت نیز واجد اهمیت است؛ زیرا حقوق با اعطای شخصیت، موجود یا نهادی را در جایگاه یک «فاعل حقوقی» قرار می‌دهد و وی را به یک کنشگر حقوقی تبدیل می‌کند که می‌تواند ارادهٔ قانونی خود را ابراز نماید.

در ادبیات حقوقی، شخصیت حقوقی دارای تعاریف مختلفی است. برخی مفهوم شخصیت حقوقی را در دو معنای عام و خاص استعمال نموده‌اند و در یک تعریف آورده‌اند: آن دسته از جمعیت‌ها و مؤسساتی را که مانند اشخاص طبیعی دارای حقوق و تعهدات و دارایی هستند، «شخص حقوقی، اعتباری یا اخلاقی» می‌نامد

---

۱. بررسی ابعاد دیگر تئوری شخصیت حقوقی خانواده از قبیل ضرورت‌سنجی، امکان‌سنجی و بررسی آثار آن در نظام حقوق خانواده مقال دیگری می‌طلبد.

2. person= character, in virtue of which certain rights belong to a man and certain duties are imposed upon him (Henry Campbell Black, M.A. 1971, Black's Law Dictionary, Fourth Ed. Rev. West publishing co. p 1300)

(امامی، ۱۳۹۶: ۲۰۴) و در تعریف دیگری، شخصیت حقوقی را به انسان تسری داده و معتقدند هریک از افراد انسان در جامعه دارای شخصیت حقوقی بوده و به‌وسیلهٔ آن می‌تواند دارای حق و تکلیف گردد و آن را اجرا نماید؛ به‌گونه‌ای که سلب شخصیت حقوقی از انسان را می‌توان «مرگ حقوقی» وی دانست (همان: ۱۹۳). برخی از حقوق‌دانان نیز شخصیت حقوقی را صرفاً در معنای عام آن صحیح پنداشته‌اند و معتقدند که شخصیت حقوقی اعم از شخصیت حقیقی است و همچنین اطلاق صرف آن بر مؤسسات و جمعیت‌ها امر صحیحی نیست (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۹۳: ۲۷۶). در مقابل، برخی نیز شخص حقوقی را معطوف به معنای خاص آن و مجموعه‌ای از افراد دارای منافع یا فعالیت مشترک، یا مجموعه‌ای از اموال اختصاص‌یافته به هدفی معین می‌دانند که قانون آن را طرف حق شناخته و برای آن شخصیت مستقلی قائل شده است (صفایی، ۱۳۸۸: ۷۲).

در پژوهش حاضر نیز مقصود ما از شخصیت حقوقی، قابلیت داراشدن حق و تکلیف برای موجودات غیرانسانی است که بر معنای خاص آن تکیه دارد و این امر با استعمال قانونی آن نیز هم‌راستاست؛ چراکه قانون‌گذار برای اشاره به شخصیت انسانی از واژهٔ اهلیت استفاده کرده[1] و اصطلاح شخصیت حقوقی را در معنای اخیر و خاص آن به کار گرفته است.

بر اساس تعاریف بعمل آمده از شخصیت حقوقی، شخص حقوقی واجد سه مؤلفهٔ موضوع، ارادهٔ معتبر و هدف مشترک است. موضوع شخص حقوقی را اجتماعی از افراد مشترک‌المنفعه یا پارهٔ اموال تخصیص‌یافته به هدفی خاص ذکر کرده‌اند (صفایی، ۱۳۸۸: ۷۲؛ طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۹۳: ۲۷۶). دومین عنصر تشکیل شخصیت حقوقی نیز ارادهٔ معتبر است. خواست و اراده جهت تشکیل یک شخصیت حقوقی سبب تمیز شخص حقوقی از بسیاری از گروه‌ها و دسته‌هاست (شریفی، ۱۳۹۴: ۴۹). همچنین یکی از ویژگی‌های مهم اشخاص حقوقی حقوق خصوصی را رضایت و میل به عضویت شمرده‌اند (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۹۳: ۲۸۵؛ موسی‌زاده، ۱۳۸۱: ۷۱). همچنین آنچه در شخصیت حقوقی از اهمیت محوری برخوردار است، وجود یک سلسله منافع عمومی و مشترک است که به‌عنوان واقعیت‌های زندگی اجتماعی وجود دارد و قانون از آن‌ها حمایت می‌کند (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۹۳: ۲۷۶). بنابراین وجود هدف، منفعت یا مصلحت مشترک نیز رکن دیگر شخصیت حقوقی است که برخی آن را مستغرق در موضوع دانسته‌اند (ابوالحمد، ۱۳۵۱: ۷۹).

۱-۲. خانواده

خانواده نیز در لغت به معنای خاندان، دودمان، اهل خانه، زن و فرزند و فامیل است (عمید، ۱۳۶۴: ۸۲۹). لکن ارائهٔ تعریف دقیق و فراگیر از خانواده دشوار است؛ چراکه در چهارچوب فرهنگ و رسوم متفاوت، تعاریف مختلفی از خانواده شده است. به همین جهت در اسناد بین‌المللی تعریف مشخصی از خانواده ارائه نشده است و به دولت‌ها صلاحیت داده‌اند تا با لحاظ شرایط فرهنگی جامعهٔ خود، خانواده را تعریف کنند.

برخی از اندیشمندان معتقدند خانواده بیش از آنکه یک سازمان حقوقی باشد، یک نهاد اجتماعی است و مفهوم آن تابع نظام سیاسی جامعه است. لذا نمی‌توان مفهوم یکسانی از آن در جوامع خانسالاری، سرمایه‌داری و سوسیالیستی سراغ گرفت (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۱۱).

---

۱. مواد ۹۵۶، ۹۵۸ و امثال آن از قانون مدنی.

در جامعه‌شناسی تعاریف مختلفی از خانواده ملاحظه می‌گردد. برگس و لاک خانواده را این گونه تعریف کرده‌اند : «گروهی متشکل از افراد است که از طریق ارتباط زناشویی، همخونی و یا پذیرش فرزند با یکدیگر در ارتباط متقابل‌اند، فرهنگ مشترکی داشته و در واحد خاصی زندگی می‌کنند.» (Burgess & Lock, 1953: 99) دکتر ساروخانی در کتاب «مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده» خانواده را در زمرهٔ عمومی‌ترین سازمان‌های اجتماعی دانسته‌اند که حاصل ازدواج میان دو جنس مختلف است که در آن مناسبات خونی واقعی یا اسنادیافته به چشم می‌خورد (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۱۵۶).

بر اساس قواعد نظام حقوقی ایران، خانواده در لغت گروهی است شامل یکی از والدین یا هر دوی آن‌ها و فرزندان و در معنای اصطلاحی در دو معنای عام و خاص به کار رفته است. در مفهوم عام خانواده عبارت است از گروهی مرکب از شخص و خویشان نسبی و همسر او که از یکدیگر ارث می‌برند و در معنای خاص به زن و شوهر و فرزندان تحت سرپرستی‌شان اطلاق می‌شود (صفایی،۱۳۹۳: ۱۸-۱۷).

خانوادهٔ گسترده، که بر اساس وابستگی‌های نسبی و سببی استوار است، شامل چند گروه خونی و چند گروه زناشویی می‌شود. در جوامع سنتی و عشایری خانواده در معنای گسترده بیشتر کاربرد داشت، لکن در عصر جدید اهمیت خود را تا حد زیادی از دست داده است و در شهرها خانواده‌ها بیشتر ترکیب هسته‌ای دارند (روشن، ۱۳۹۵: ۳۵۹-۳۵۸).

البته تعیین ماهیت حقوقی خانواده می‌تواند بر تعریف بعمل‌آمده از آن نیز مؤثر باشد؛ در این خصوص نظریات مختلفی وجود دارد:

۱. قراردادی‌بودن خانواده: این رویکرد که مولود مکتب قراردادگرایی است، خانواده را به علت موجدهٔ آن یعنی عقد ازدواج تقلیل می‌دهد. مطابق این رویکرد، زوجین به‌لحاظ حقوقی در موقعیت برابری قرار دارند و بنا بر اصل آزادی قراردادی و حاکمیت اراده می‌توانند حقوق و تکالیف خود را تعیین نمایند. بنابراین اختیار افراد در تعیین سرنوشت خود و حدود مسئولیت‌های خانوادگی با محدودیت اندکی توسعه می‌یابد. تحلیل خانواده به قرارداد مطابق رویکرد فردمحور است که خانواده را جمع افراد تشکیل‌دهندهٔ آن می‌داند و برای آن ماهیت مستقلی از اعضایش قائل نیست و به‌تبع حقوق خانواده در این رویکرد به حقوق اعضای خانواده کاسته می‌شود.

در شکل افراطی، این رویکرد می‌تواند منجر به رسمیت اَشکال مختلف و نامتعارف خانواده نظیر ازدواج دو همجنس، ازدواج با محارم یا هم‌باشی‌های فاقد ضابطه و قانون گردد (حکمت‌نیا، ۱۳۹۲: ۵۸-۵۷).

۲. نهادی‌انگاشتن خانواده: این رویکرد که به نهادگرایی معروف است خانواده را به‌عنوان یک نهاد تلقی می‌کند. البته نزد اندیشمندان تعریف واحدی از نهاد وجود ندارد. نهاد در جامعه‌شناسی دارای معانی گوناگونی است و شامل هنجارهای اجتماعی دورکیم، رفتارهای جبری گهلن و هم اصول ساختی پارسونز می‌گردد. دورکیم و گهلن مفهوم نهاد را با معنای هنجار اجتماعی یکسان پنداشته‌اند که اساساً موضوع بحث حاضر نیست. در مقابل برخی جامعه‌شناسان نظیر مولمن و پارسونز در تعریف خود از نهاد، مؤسسات مشخص اجتماعی و گروه‌های کوچک ملموس نظیر خانواده را نیز گنجانده‌اند (روزن باوم، ۱۴۰۲: ۲۴-۱۹).

به بیان یکی از حقوق‌دانان نهاد حقوقی مجموعهٔ مرکبی از قواعد حقوق است که به‌منظور رسیدن به هدف خاص، رابطهٔ معین و ثابتی را در زندگی اجتماعی منظم می‌سازد (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۱۴).

در این رویکرد با وجود آنکه خانواده ریشه در عقد (نکاح) دارد، در واقع یک نهاد تلقی می‌شود؛ یعنی یک کل ارگانیک و یک نهاد اجتماعی که فراتر از اراده‌های افراد شکل می‌گیرد. بر این اساس اتحادی که میان زن و شوهر با عقد ازدواج شکل می‌گیرد، خود دارای اصالت است و قوانینی بر آن حاکم است که خارج از حاکمیت ارادهٔ طرفین بوده و دارای جنبهٔ آمره است. بر این اساس نهاد خانواده یک وضعیت حقوقی خاصی است که بر خلاف اصل نسبی‌بودن قراردادها در برابر اشخاص ثالث نیز قابل‌استناد است و اشخاص ثالث مکلف‌اند از برقراری رابطه با زن و مرد متأهل خودداری کنند (مشایخی، ۱۴۰۲: ۳۴).

۳. تشخص خانواده: رویکرد دیگر به خانواده که به ماهیت جمعی و گروهی آن نیز تکیه دارد، شخص‌انگاری خانواده است. در این مفهوم خانواده به‌سان یک شخص حقوقی وارد عرصهٔ حقوق می‌گردد، از حق و تکلیف برخوردار می‌شود و نقش و نمایندگی عمومی می‌یابد و می‌تواند اهداف و مصالح جمعی خود را محقق سازد. بدین معنا خانواده به هویت مستقلی فراتر از اعضای خود دست یازیده و از کلیهٔ امتیازات مربوط به شخصیت برخوردار می‌شود. این نظریه نخستین بار از سوی گئورگ ویلهلم فریدریش هگل مطرح شد و از سوی رنه ساواتیه حقوق‌دان فرانسوی تئوریزه گردید و در متون حقوقی فرانسه وارد شد.

بنابراین ملاحظه می‌گردد نوع تعریف ما از خانواده به تبیین ماهیت آن گره خورده است. همچنین این تعریف می‌تواند مصادیق و اَشکال خانواده را تعیین کند. استفاده از واژه‌هایی نظیر نهاد خانواده، گروهی از افراد و قراردادی فی مابین طرفین در تعاریف بعمل آمده از خانواده واجد بار معنایی است و لازم است منطبق بر مبنای نظری منظور استعمال گردد.

۱-۳. شخصیت حقوقی خانواده

بر این اساس می‌توان شخص حقوقی خانواده را چنین تعریف کرد: خانواده یک شخص حقوقی است که با ارادهٔ اولیهٔ زوجین (و اعتبار مقنن)[1] حول محور مصالح و منافع خانوادگی شکل می‌گیرد و دربرگیرندهٔ رابطهٔ زوجیت (رابطهٔ قراردادی) و والدوفرزندی (رابطهٔ قهری) است. دارای ارکان و اعضای مخصوص به خود است و با دارابودن هویت جمعی مستقل از اعضای خود تشخص می‌یابد و می‌تواند از مختصات و آثار مربوط به شخصیت در نظام حقوقی برخوردار گردد.

از جمله آنکه خانواده به‌عنوان یک واحد حقوقی مستقل و با دارابودن شخصیت حقوقی می‌توانند طرف حق و تکلیف واقع شود، ظرفیت مالکیت و تمتع از حقوق و تعهدات را خواهد داشت، می‌تواند طرف قرارداد واقع شود و واجد مسئولیت قراردادی گردد و همچنین در صورت ایراد خسارت، ضامن جبران زیان وارده باشد و در صورت ارتکاب جرم مورد اتهام قرار گیرد و محاکمه شود.

۲. تحلیل زمینه‌های تاریخی طرح نظریهٔ شخصیت حقوقی خانواده

ایدهٔ شخصیت حقوقی در جوامع اولیه بشری با مفهوم مالکیت گره خورده است؛ مالکیتی که متعلق به اجتماعی از اشخاص طبیعی نظیر «خانواده»، »قبیله» و «کلان» بود یا از مجموعه‌ای از اموال اختصاص‌داده‌شده به اهداف خاص و نیک نظیر «معابد و پرستشگاه‌ها» شکل می‌گرفت. برابر اسناد تاریخی، در جوامع بدوی تنها «خانواده» مالک زمین بوده است. لذا در جوامع بدوی طرح مفهوم اولیه از شخصیت حقوقی با خانواده عجین گردید و اساساً ایدهٔ شخصیت حقوقی برای توجیه مالکیت خانواده‌ها، حکومت‌ها و

---

۱. مسئلهٔ لزوم اعتبار مقنن در ایجاد شخصیت حقوقی خانواده در ادامهٔ پژوهش حاضر مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

معابد و پرستشگاه‌ها مطرح گردید. در جوامع نخستین واحد اجتماعی «خانواده» بود و نه فرد و ازاین‌رو زمین و اموال متعلق به خانواده دانسته می‌شد. اموال متعلق به خانواده بود و آن هم نه خانواده‌ای که صرفاً در حال حاضر زندگی می‌کند، بلکه به تمام افراد خانواده اعم از اسلاف و اخلاف تعلق داشت و از ریاست شخصی به نام «پدر» برخوردار بود (صفار،۱۳۷۳: ۲۶-۲۸). با این حال مفهومی بسیار بسیط و ابتدایی از شخصیت حقوقی در آن زمان وجود داشت و به شکلی که امروزه توسعه و گسترش یافته و شامل مختصاتی از قبیل اقامتگاه، تابعیت، دارایی، اسم و عنوان و مسئولیت باشد، در جوامع بدوی اساساً وجود نداشت.

در حقوق سنتی روم و یونان باستان، حقوق زن پس از ازدواج معلق به ارادهٔ همسر می‌گردید و بر این اساس زن می‌توانست تحت حمایت شوهر از حقوق خود برخوردار شود. برخی از مورخین پدرسالاری دوران باستان را به‌لحاظ اختیارات بی‌حدوحصر پدر و اعمال خودخواهانه آن بیشتر شبیه برده‌داری دانسته‌اند (دورانت، ۱۳۷۸: ۳۴۱). جنبش حمایت از زنان نیز، بر یکسانی زنان و بردگان در سنت موجود تأکید می‌ورزید تا بتواند از حقوق زن به‌عنوان یک شخص مستقل دفاع کند. با این حال نگاه معتدل و احیاشده‌ای از شخصیت خانواده در آن دوران نیز شکل نگرفت که به‌طور همزمان امکان مشارکت کامل زنان و مردان به‌عنوان والدین و مسئولیت الزام‌آور اقتصادی والدین را در قبال فرزندانشان فراهم کند. لذا بازگشت ساده به پدران مقتدر سنتی به‌عنوان سرپرست خانواده برای دفاع از شخصیت حقوقی خانواده کافی نخواهد بود (Fox-Genovese, 1992: 992-994).

مؤید این دیدگاه در کامن‌لا ایدهٔ بلک‌استون بود که قائل به اتحاد شرکای ازدواج در یک شخص و آن هم شخص شوهر بود که در حقوق عرفی انگلستان به‌عنوان قاعده‌ای تحت عنوان «وحدت زوجین»[1] می‌توان ملاحظه کرد. بر اساس این قاعده، زن و شوهر پس از ازدواج از نظر حقوقی یک شخص محسوب می‌شدند. در نتیجهٔ این قاعده زن شخصیت حقوقی مستقلی نداشت و تمام حقوق و اموال زن با ازدواج به شوهر منتقل می‌شد. زن متأهل[2] نمی‌توانست به‌طور مستقل قرارداد ببندد، مالک شود یا حتی اقامهٔ دعوا کند. شوهر نمایندهٔ قانونی زن محسوب می‌شد و شوهر در برابر اشخاص ثالث مسئول اعمال و بدهی‌های زن بود. دعوای بین زن و شوهر مسموع نبود. چراکه از نظر قانونی دعوا میان دو شخص مستقل میسر است در حالیکه زوجین یک شخص بودند و نمی‌توانستند علیه یکدیگر اقامهٔ دعوا کنند (Blackstone, 2016: 430-433).

تا آنکه این قاعده در قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی به‌شدت مورد انتقاد قرار گرفت و با تصویب قوانینی نظیر مالکیت زنان متأهل[3] مصوب ۱۸۷۰ و ۱۸۸۲ میلادی زنان متأهل توانستند از حق مالکیت مستقل برخوردار شوند و شخصیت حقوقی مستقل از شوهر خود بیابند. در حال حاضر چنین قاعده‌ای در حقوق کشورهای کامن‌لا به‌طور کامل منسوخ شده است و صرفاً اثر آن در مباحث اخلاقی و مذهبی (کلیسای انگلستان) به‌صورت نمادین باقی مانده است.

در حالی که مفاهیمی نظیر پدرسالاری یا قدرت زناشویی ریشه در حقوق روم داشت و قدرت خانواده در دست یک شخص (پدر) متمرکز شده بود، لکن در رویکرد شخصیت حقوقی خانواده توجه نه به حقوق پدر

1. Conjugal Unity
2. Feme covert
3 . Married Women's Property

که به وظایف پدر در قبال خانواده و وظایف دولت در قبال خانواده معطوف می‌شود و خانواده از طریق آن به حوزهٔ حقوق عمومی نیز راه می‌یابد و مشمول خدمات عمومی دولت می‌گردد.

اقبال به شخصیت حقوقی خانواده به‌صورت نظریه‌مند معلول یک سیر تاریخی است که ماحصل دوره‌ای از تاریخ فرانسه است و به‌موجب آن تاحد زیادی از قدرت زناشویی و پدرسالاری کاسته شد و فرد اصالت یافت. بعد از جنبش انقلابی فرانسه خانواده بیش‌ازپیش به سمت و سوی فردگرایی سوق یافت و تا حد زیادی از قدرت پدری که قبلاً وجود داشت کاسته شد و حتی قوانینی که زن را مطیع زوج می‌دانست منسوخ داشت و سازمان خانواده در این دوره تاحد زیادی تضعیف شد. همچنین در حالی که قانون طلاق در سال ۱۸۱۶ از قانون مدنی این کشور حذف گردیده بود، مجدداً در سال ۱۸۸۶ برقرار شد و به‌طور فزاینده‌ای افزایش یافت. افزایش حقوق ارث کودکان طبیعی از دیگر شواهد رشد فردگرایی در جامعهٔ فرانسه بود. پیروزی فردگرایی آزادی اعضای خانواده را بر نظم عمومی خانواده اولویت بخشید. با این حال در قانون مدنی فرانسه حقوقی ظاهر شد که حقوق گروهی بود و نه فردی و هرچند در هیچ جای قانون فرانسه به شخصیت حقوقی خانواده اشاره‌ای نشده بود، لکن به‌تدریج ایده‌ای ظاهر شد که خانواده در حالت باطنی دارای یک شخصیت حقوقی واقعی است.

در حوزهٔ حقوق عمومی فرانسه نیز کمک‌هزینهٔ عائله‌مندی به نیازهای خانواده تعلق می‌گرفت و به نماینده خانواده و نه اعضای خانواده پرداخت می‌شد. حقوق عمومی بیش از پیش به سازماندهی نمایندگی خانواده‌ها پرداخت و نیاز به معرفی نمایندگانی از خانواده که حافظ منافع خانواده نزد دولت باشند تشخیص داده شد و بدین ترتیب انجمن‌هایی خانوادگی تأسیس گشت که اعضای آن شخصیت‌های حقوقی با نمایندگی یک عضو خانواده (نوعاً پدر) بودند و هر خانواده حق رأی داشت که از سوی نماینده اعمال می‌شد. در آیین‌نامهٔ این انجمن به تصریح آمده بود که اعضای این انجمن خانواده‌ها هستند و نه افراد.

بدین‌ترتیب در پس این تحولات در فرانسه می‌بینیم که چگونه گروهی بین فرد و دولت ظهور می‌یابد که فرد با عضویت در آن بخشی از آزادی‌های فردی خود را قربانی می‌کند و این گروه یک شخصیت حقوقی است که متمرکز بر خیر عمومی همهٔ اعضاست و دیگر صرفاً یک نهاد حقوق خصوصی نیست، بلکه فراتر از آن یک مؤسسهٔ حقوق عمومی نیز قلمداد می‌شود. اوج حمایت رسمی از ایدهٔ شخصیت حقوقی خانواده در دولت ویشی (۱۹۴۰-۱۹۴۴ میلادی) در فرانسه صورت گرفت. انجمن مطالعات قانون‌گذاری فرانسه[1] در آن زمان لایحه‌ای را درخصوص «شخصیت حقوقی خانواده» تصویب کرد که البته ناکام ماند. طرح مزبور شامل ۶۲ ماده بود و دستیاری آن از طرف انجمن مطالعات قانون‌گذاری فرانسه به رنه ساواتیه، استاد حقوق، سپرده شد.

معاصر رنه ساواتیه در آمریکا نیز الیزابت فاکس جنوویس مورخ آمریکایی (۱۹۴۲-۲۰۰۷ میلادی) با رویکردی تاریخی، نهادی و البته انتقادی نسبت به فردگرایی حقوقی به موضوع شخصیت حقوقی خانواده ورود کرده است. وی در تحلیل ساختار حقوقی خانواده، از مفهوم «واحد یکپارچه»[2] برای تبیین خانواده به‌عنوان یک کل منسجم و متمایز از اعضای منفرد آن بهره می‌گیرد. بر اساس این دیدگاه، خانواده صرفاً

1. societe d'etudes législatives
2. Corporate Unit

مجموعه‌ای از اشخاص مستقل یا حاصل توافق قراردادی میان افراد خودمختار نیست؛ بلکه نهادی اجتماعی و حقوقی است که واجد هویت جمعی و کارکردهای مستقل از اراده و منافع فردی اعضای آن است. از این منظر، هویت خانواده را نمی‌توان به مجموع حقوق و تکالیف تک‌تک اعضای آن فروکاست؛ زیرا روابط خانوادگی واجد پیوندهایی پایدار و تعهداتی است که در قالب روابط صرفاً فردمحور یا قراردادی به‌طور کامل تبیین نمی‌شود .جنوویس برای تبیین این مفهوم، به سنت تاریخی حقوقی و به‌ویژه دکترین بلک‌استون اشاره می‌کند که در آن خانواده، به‌نحوی، به‌عنوان یک واحد حقوقی یکپارچه تلقی می‌شد. در ساختار سنتی، وحدت خانواده عمدتاً در اقتدار سرپرست خانوار تجسم می‌یافت و شخصیت حقوقی زن پس از ازدواج در شخصیت حقوقی شوهر ادغام می‌شد و فرزندان نیز تحت اقتدار وی قرار داشتند. هرچند تحول حقوقی و زوال اقتدار مطلق پدرسالارانه ضرورتی انکارناپذیر بود، از دیدگاه جنوویس این تحول نباید به نفی هرگونه هویت جمعی خانواده و تقلیل آن به مجموعه‌ای از افراد منفک بینجامد. مقصود از «واحد یکپارچه» در معنای معاصر، بازسازی اقتدار سنتی پدرسالارانه نیست؛ بلکه شناسایی نوعی هویت نهادی جدید برای خانواده است که ضمن به‌رسمیت‌شناختن استقلال و برابری اعضا، بتواند استمرار تعهدات والدین نسبت به فرزندان، مسئولیت‌های اخلاقی و مالی ناشی از روابط خانوادگی و مشارکت برابر زنان و مردان در حیات خانوادگی را تضمین کند. بدین‌ترتیب، خانواده واجد هویتی جمعی خواهد بود که نه در تعارض با حقوق فردی اعضا، بلکه در جهت تنظیم و حمایت از روابط و مسئولیت‌های متقابل آنان شکل می‌گیرد (Fox-Genovese, 1992).

۳. طرح نظریه‌مند شخصیت حقوقی خانواده در مکتب حقوق طبیعی

یکی از رویکردهای کلان به ماهیت خانواده نظریهٔ طبیعی‌بودن آن است؛ بدین معنا که منشأ روی‌آوردن به خانواده باید در طبیعت آن جسته شود و همین ماهیت طبیعی آن است که قواعدی نظیر ضعیف‌تربودن زوجه، سلطهٔ زوج بر زوجه، تقسیم کار بر مبنای اختلاف زیستی زن و مرد را توجیه می‌کند. این دیدگاه بیشتر برای توجیه قواعد عرفی و عادات تاریخی به‌کار می‌رفت، لکن معیاری برای پیوند دستگاه تکوین و تشریع ارائه نمی‌داد (حکمت‌نیا و همکاران، ۱۳۸۶: ۱۱۴-۱۱۱).

اندیشمندان مسلمان نیز قائل به قانون خلقت در طرح سرشت خانواده بوده‌اند و البته این نوع زندگی طبیعی را ناشی از وحدت می‌دانستند و نه شرکت (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۵۳-۱۵۲). لکن هم‌ایشان نیز به طور دقیق تبیین ننموده‌اند که ماهیت خانواده چیست و این واقعیت طبیعی در چه قالبی سازمان یافته است.

متأثر از این مکتب برخی از اندیشمندان از جمله رنه ساواتیه معتقدند که خانواده به‌طور طبیعی شخص حقوقی است و مبنای شخص‌انگاری خانواده صرفاً یک امر قانونی و اعتباری نیست، بلکه امری طبیعی و ضروری است. از نظر وی، شخصی‌سازی خانواده نه‌تنها امری به‌لحاظ قانونی ممکن و از منظر سیاسی مطلوب است، بلکه افزون بر آن تأیید می‌کند که شخصیت خانواده امری پیشاقانونی و طبیعی می‌باشد و بدین ترتیب از یک «شخص حقوق ناشناخته» برای خانواده سخن می‌گوید. وی معتقد است اگرچه در هیچ جای قانون فرانسه به شخص حقوقی خانواده اشاره نشده است، لکن خانواده حقوقی دارد که آن حقوق گروهی است و نه حقوق فردی و این حقوق در زمرهٔ حقوق طبیعی است. حقوق طبیعی خانواده توسط پدر اعمال می‌شود و البته این عمل مربوط به کل خانواده است و والدین نمایندگان خانواده هستند. از منظر ساواتیه شوهر رئیس

خانواده است و در پاره‌ای موارد از جمله در انجمن‌های خانوادگی به نمایندگی از خانواده عمل می‌کند، قانون وقت فرانسه او را موظف می‌دارد که دفترچهٔ خانوادگی را حفظ نماید و مطابق وضع روز نگاه دارد. رویهٔ قضایی فرانسه نیز خانواده را صاحب برخی از حقوق نظیر حق بر نام خانوادگی، حق معنوی نسبت به خاطرات خانواده و غیره تلقی می‌کند (Savatier, 1939).

مازوها (مؤلف کتاب دروس حقوق مدنی) نیز با تأیید نظر ساواتیه معتقد است: «به نظر می‌رسد اصلاح قانون می‌تواند نتایج رضایت‌بخشی در زمینهٔ حقوق مالی و غیرمالی داشته باشد. تجاوز به پاره‌ای از حقوق باید تنها یک حق اقامهٔ دعوی به‌وسیلهٔ نمایندهٔ خانواده پدید آورد، نه دعاویی که هریک از اعضای آن منفرداً اقامه نمایند. نه تنها حق بر نام چنین است، بلکه بسیاری از حقوق دیگر: حق بر شرف و حیثیت خانواده و حق بر محبت نیز چنین‌اند که نقض آن حق اقامهٔ دعوا برای جبران خسارت معنوی ناشی از مرگ اتفاقی یکی از اعضای خانواده ایجاد می‌کند. آیا عادی نیست که اشخاصی که با رئیس خانواده برای تأمین مایحتاج خانواده معامله کرده‌اند، حق اقامهٔ دعوی بر خانواده را داشته باشند؟.» (به نقل از صفایی و امامی، ۱۳۹۳: ۶)

از منظر ساواتیه خانواده در حقوق فرانسه دارای حقوق، تکالیف و ارگان‌هایی است که این سه مؤلفه تشکیل‌دهندهٔ شخصیت حقوقی هستند. پس منطقاً باید پذیرفت که خانواده در وضعیتی از شخصیت حقوقی بالقوه یا نهفته وجود دارد. وی معتقد است خانواده با تمام تکنیک‌هایی که در حقوق برای ساختن یک شخص حقوقی به کار می‌رود منطبق است و تنها نامِ آن غایب است. دلایلی که ساواتیه برای اثبات مدعای خود ارائه داده است را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱. خانواده دارای حقوق خاص خود است؛ حق بر نام خانوادگی، حق بر دفاع از یاد و آبروی گذشتگان، حقوق مربوط به اقتدار والدین. این حقوق مربوط به اعضای خانواده نیست بلکه متعلق به خانواده است و صرفاً به‌وسیلهٔ ارگان‌های آن (والدین) اعمال می‌شود.

۲. خانواده دارای اموال و منافع جمعی است؛ از قبیل دارایی‌های مشترک در رژیم‌های زناشویی، بودجهٔ خانوادگی و منافع حاصل از سیاست‌های حمایتی دولت. این ساختار نشانهٔ وجود نوعی «دارایی اختصاصی» است که از مختصات شخص حقوقی می‌باشد.

۳. خانواده دارای نقش و نمایندگی عمومی است؛ به‌ویژه پس از قانون ۲۹ دسامبر ۱۹۴۲ که نهادهایی مانند **اتحادیهٔ ملی انجمن‌های خانوادگی (UNAF)** را ایجاد کرد، خانواده در حیات سیاسی و اجتماعی فرانسه نمایندگی می‌یابد. این امر از نظر ساواتیه مؤید آن است که حقوق عمومی نیز خانواده را به‌عنوان موجودیتی جمعی و دارای منافع خاص شناسایی کرده است.

قوت نظریهٔ ساواتیه در آن است استدلال فنی‌حقوقی (حق، دارایی و نمایندگی) را با ادعای هستی‌شناختی (واقعیت عینی خانواده) در هم آمیخته است. وی همچنین با گذاری بر قوانین نشانه‌هایی از شخصیت حقوقی خانواده را یافته و آن را مؤیدی بر تشخص پیشینی و واقعی خانواده می‌پندارد. در حالی که قانون‌گذار به فراخور هر موضوعی ممکن است پاره‌ای از حقوق را برای یک پدیده یا موضوع حقوقی پیش‌بینی کند لکن نخواهد تا آنجا پیش رود که بدان شخصیت ببخشد و آن را از تمام آثار و لوازم شخصیت حقوقی برخوردار سازد.

در نقد نظریهٔ طبیعی باید اشاره نمود که ادعای ایشان به پشتوانهٔ دو پیش‌فرض اساسی مطرح شده است: اول آنکه گویی قانون صرفاً بازتولیدکنندهٔ «طبیعت» اجتماعی است. به عبارت دیگر اگر گروهی در واقعیت اجتماعی وجود داشته باشد، باید در نظام حقوقی نیز بازشناسی گردد؛ دوم آنکه گویی نیازی به ارادهٔ سیاسی برای اعطای شخصیت نیست؛ زیرا حقوق خود وظیفه دارد واقعیت اجتماع را بشناسد و «عدم شناسایی» را با تفسیر تصحیح نماید. در حالی که اگر این ادعا را تصدیق نماییم و معیار «وجود اجتماعی» را ملاک «شناسایی حقوقی» قلمداد کنیم، لازمهٔ آن این است که گروه‌های مجرمانه‌ای که به‌عنوان یک امر واقعی تعین یافته و حول اهداف و منافع مشترک شکل گرفته‌اند (مانند گروه‌های مافیایی و مجرمانه) را از حمایت قانونی برخوردار سازیم. بنابراین فرق آن با یک گروه مافیایی چیست؟ حتی اگر خانواده به‌عنوان یک واحد اجتماعی وجود داشته باشد، این امر به‌تنهایی مجوزی برای تبدیل آن به موضوع حقوقی نیست؛ زیرا این نحوهٔ استدلال گذار از مرحلهٔ توصیف به مرحلهٔ تجویز است و مطابق قانون هیوم خطای روش‌شناختی به‌لحاظ استنتاج یک باید از یک هست رخ می‌دهد (Millard, 2000: 11-18).

۴. مبنای نظری شخص‌انگاری خانواده از منظر پوزیتیویستی

از منظر پوزیتیویست‌ها پیش‌بینی شخصیت حقوقی برای گروه‌ها و جمع‌هایی نظیر خانواده یک تکنیک حقوقی است و برای شناخت گروه خانواده به‌عنوان یک شخص باید به جایگاه شخصیت حقوقی خانواده در حقوق اثباتی توجه شود. میلارد نویسندهٔ کتاب «خانواده و حقوق عمومی تحقیق در مورد ساخت یک شی حقوقی» می‌نویسد تحلیل خانواده در حقوق اثباتی را از دو منظر می‌توان تحلیل کرد: تصریح به شخصیت حقوق خانواده در قوانین و مقررات و فقدان نفی صریح شخصیت حقوقی خانواده. از منظر نخست در هیچ یک از قوانین و بیانیه‌های قانون اساسی یا مقررات به شخصیت حقوقی خانواده تصریح نشده است؛ هرچند دولت ویشی رسماً پروژه‌ای را در این راستا در انجمن مطالعات قانون‌گذاری فرانسه پیگیری کرد[۱]، لکن این طرح هرگز به ثمر ننشست. از منظر دیگر قوانین به همان‌اندازه که در خصوص اثبات شخصیت حقوقی خانواده ساکت‌اند در خصوص نفی آن نیز صراحتی ندارند. لکن وی نیز به‌عنوان منتقد این نظریه معتقد است سکوت قانون‌گذار برای احراز ارادهٔ وی مبنی بر اعتبار شخصیت حقوقی خانواده کافی نیست (Millard, 2000: 11-18).

در میان اندیشمندان اثبات‌گرا طیفی از مخالفین تا موافقین تشخص خانواده ملاحظه می‌گردد و در میانهٔ این طیف نیز ایده‌های حدوسطی نیز مطرح گردیده است:

ژان دابین حقوق‌دان قرن بیستم و پوزیتیویست بلژیکی نیز در مقاله‌ای با عنوان «مسئلهٔ شخصیت حقوقی خانواده» بر این باور است که خانواده به‌لحاظ مقتضیات حقوقی نمی‌تواند دارای شخصیت حقوقی باشد؛ چه آنکه گروهی می‌تواند شخصیت حقوقی بیابد که اعضای آن یک هدف مشترک داشته باشند در حالی که در خانواده چنین هدف مشترکی بین اعضای آن وجود ندارد و رابطهٔ والدین و فرزندان رابطهٔ دهنده و گیرندهٔ حیات است. بر این اساس وی بر مبنای مؤلفه‌های سازندهٔ شخصیت حقوقی در نظام حقوقی و عدم احراز عنصر هدف یا منافع مشترک، صرف‌نظر از آنکه در قانون به شخصیت خانواده تصریح شده باشد یا خیر، خانواده را فاقد خصیصهٔ شخصیت حقوقی می‌داند. او در نقد نظریهٔ ساواتیه بر این باور است که هیچ یک از

---

۱. رنه ساواتیه نیز گزارشگر این پروژه بود.

این حقوق و نهادها به خانواده تعلق ندارد؛ بلکه صرفاً به افراد در مقام اعضای خانواده مربوط‌اند (*Dabin, 1949*). به نظر می‌رسد نحوهٔ استدلال وی با ساخت فردی حقوق مدرن همسوست؛ بدیهی است که قائلین به اصالت فرد اعتقادی به هویت جمعی گروه و به‌تبع اهداف و مصالح آن ندارند. در حالی که وجود منافع، اهداف و مصالح مشترک زمینهٔ جمع افراد در بستر خانواده بوده است و تحقق خانواده بدون آن ممتنع به نظر می‌رسد.

ژان کاربونیه در مقابل، با نگاهی میانه‌روتر، پیشنهاد کرد که خانواده را نه شخص حقوقی، بلکه **جامعه‌ای از اموال**[1] بدانیم، به‌ویژه در قالب رژیم زناشویی. بدین ترتیب شخص حقوقی به نظریهٔ «مشارکت زناشویی»[2] تقلیل یافت. کاربونیه با جداکردن رژیم اموال زناشویی از سایر بخش‌های خانواده، این نظام اموال را واجد تمامی مؤلفه‌های شخص حقوقی از قبیل نام، اقامتگاه و اهلیت قانونی و قضایی دانست که با شراکت زوجین از طریق قرارداد ازدواج ایجاد می‌شود و عنصر رضایت لازم برای تشکیل شخصیت حقوقی را داراست منتها این مشارکت فراتر از روابط زوجین از یکسو و دارایی ایشان از سوی دیگر نمی‌رود. به عبارت دیگر کاربونیه با منطقی ذهن‌گرایانه اظهار داشت که خانواده به‌طور کلی یک شخص حقوقی نیست ولی ممکن است رضایت زوجین به یک وضعیت، شخصیت گروه را ایجاد کند از آن تحت عنوان رژیم زناشویی یاد کرده است. از منظر وی قانون منبع اعطای این شخصیت حقوقی است که با رضایت زوجین محقق می‌گردد و رضایت‌محوری را با وضع قانونی ترکیب می‌کند. به‌علاوه او با جداساختن مفهوم «زناشویی» از «خانواده»، شخصیت حقوقی را مربوط به صرفاً جامعهٔ زناشویی و نه کل زندگی مشترک می‌داند. جامعهٔ زناشویی که کاربونیه تعریف می‌کند، اساساً یک جامعهٔ اموال است و نه یک جامعهٔ اشخاص و این جامعه ویژگی‌های یک جامعهٔ واقعی یعنی نفع جمعی، ارگان و آگاهی جمعی را دارد (Carbonnier, 1932). کاربونیه با محدودکردن شخصیت حقوقی به نظام اموال زوجین توانست از دست‌اندازهای نظریهٔ شخصیت حقوقی خانواده عبور کند: نخست آنکه با محدود کردن شخصیت به جنبهٔ مالی، از بحث «قدرت» در گروه خانوادگی (مانند ولایت والدین یا قدرت پدری) که با منطق رضایت‌محوری سازگار نیست، دوری کرد؛ دیگر آنکه در این جامعهٔ زناشویی، تنها زوجین شریک محسوب می‌شوند. کودکان زیر سن قانونی، اگرچه در «نفع خانوار» لحاظ می‌شوند، اما به عنوان شریک شناخته نمی‌شوند. البته گریز کاربونیه از این دو مانع با محدودیت‌های موجود در نظریه‌اش نشان از ناکامی وی در تبیین ابعاد مهم‌تر خانواده (اقتدار والدین و روابط غیرمالی) است. بدین ترتیب رویکرد فردگرایانه (ذهن‌گرایانه)[3] وی در فهم حقوقی خانواده به بن‌بست می‌رسد.

در گذار از حقوق طبیعی کلاسیک به حقوق پوزیتیویست، نظریهٔ نهادی توسط موریس هوریو و شاگرد او ژرژ رنارد مطرح شد. ایشان منشأ حقوق را نه طبیعت و نه حقوق الهی بلکه واقعیت اجتماعی به‌عنوان نهاد می‌دانستند. در نظر ایشان پایهٔ حقوق، واقعیت‌های اجتماعیِ نهادینه‌شده است، نه صرف فرمان‌های قانون‌گذار. بر این اساس ایشان خانواده را صرفاً یک نهاد می‌دانستند. «هر نهاد، ترکیبی از یک ایدهٔ هدایت‌کننده و یک قدرت سازمان‌یافته است که در زمان تداوم می‌یابد.» و خانواده نیز دارای ایدهٔ

1. *société de biens*
2 . La doctrine de la famille «personne morale réduite à la société conjugale».
3. subjectiviste

هدایت‌کننده (تداوم نسل، پرورش، نظم اخلاقی)، سازمان (پدر، مادر، فرزندان با نقش‌های مشخص) و استمرار تاریخی است (**Broderick & co., 1970**). این نظریه بسیار به ایدهٔ شخصیت حقوقی نزدیک می‌شود لکن خانواده را بیش از آنکه نهاد حقوق عمومی بدانند نهاد اجتماعی و طبیعی می‌دانستند.

از جمله طرفداران ایدهٔ شخصیت حقوقی خانواده گئورگ ویلهلم فریدریش هگل می‌باشد. وی از مخالفان حقوق طبیعی است و دولت را محور حقوق می‌داند و در عین حال تمایلی به اصالت فرد ندارد.

از منظر هگل خانواده هم دارای وحدتی خودبسنده است و هم دارای اجزائی مستقل (اعضای خانواده). این اندیشمند خانواده را نیز در دستگاه دیالکتیکی خود تحلیل می‌کند؛ در طرح ذهنی هگل خانواده متشکل از سه عنصر است: زناشویی، دارایی‌های خانوادگی و فرزندان. خانواده با ازدواج میان دو شخص جزئی آغاز می‌گردد. وی با اندیشهٔ قراردادی‌بودن خانواده مخالف است و معتقد است که برخلاف رویکرد قراردادگرایان، طرفین با توافق برای تشکیل خانواده خود را محدود نمی‌سازند بلکه فراتر، در این وحدت به بازشناسی خود و خودرهایی دست می‌یازند و البته ازدواج در این دیدگاه امری ضروری است که باید صورت قانونی بیابد و در واقع ازدواج به «عشق اخلاق‌گرایانهٔ منطبق با حق» یا «بیان قانونی عشق» تعبیر شده است. از دیگر جزئیات اندیشه هگل می‌توان به آزادی سوبژکتیو در بستر خانواده با اعمال محدودیت‌هایی نظیر منع زنای با محارم، تقسیم کار ضروری و تک‌همسری اشاره کرد (دیوید رز با ترجمه موسوی خوئینی، ۱۳۹۶: ۱۸۴-۱۸۹).

مهم‌ترین ایدهٔ هگل در خصوص ماهیت خانواده آن است که خانواده به عنوان یک واقعیت بیرونی دارای شخصیت است و نسبت او و اموالش به‌مثابهٔ رابطهٔ فرد با دارایی‌اش می‌باشد. یک عضو از خانواده ارادهٔ خانواده را نمایندگی می‌کند و البته او این نمایندگی را از خصایص شوهر می‌داند و این را ناشی از جهت‌گیری انسان‌ها دانسته است که از نظر روانی مرد گرایش به جامعه دارد و زن گرایش به خانه. اشخاص در بستر خانواده از اگوئیسم آزاد می‌شوند و منافع خانواده را بر منفعت و امیال شخصی خود را مقدم می‌دارند. حق خانواده حق بر وحدت آن است. بنابراین زمانی که یک عضو می‌خواهد از خانواده جدا شود، خانواده حق دارد از تقسیم منابع خود جلوگیری کند. یعنی به‌رغم آنکه خانواده حق ندارد جلوی خروج عضو خودش را از خانواده بگیرد (احترام به آزادی سوبژه)، با این حال آن عضو دیگر نمی‌تواند از منابع خانواده استفاده کند (Bessette, 2010: 1-23).

در تحلیل نظریهٔ پوزیتیویستی باید اشاره داشت که همسو با مکتب اعتباری بودن شخصیت حقوقی که شخص حقوقی را مولود ارادهٔ قانون‌گذار می‌داند، در خصوص اطلاق و انطباق آن نیز با خانواده باید اراده و اعتبار قانون‌گذار را معتبر دانست و صرف سکوت قانونی نمی‌توان موجد و مولد شخصیت حقوقی خانواده باشد. دیگر آنکه دولت‌ها برای آنکه بخواهند از تکنیک شخصی‌سازی یا اعطای شخصیت حقوقی برای خانواده بهره جویند، باید ادلهٔ توجیهی و متقنی برای ارادهٔ خود ارائه دهند و ضرورت‌های سیاسی، اجتماعی و حقوقی آن را تبیین نمایند. بنابراین صرف انطباق خانواده با مفهوم شخصیت حقوقی برای قرین‌ساختن این دو مفهوم در قانون کفایت نمی‌کند و مقنن اگر نتواند دلایل موجهی را برای اعتبار خود بیابد، ممکن است نه‌تنها در قالب این نظریه نتواند حمایت مؤثری از خانواده بعمل آید که فراتر از آن بر مشکلات این عرصه نیز بیفزاید.

نتیجه

اگرچه مفهوم شخصیت حقوقی در جوامع اولیه با مفهوم مالکیت برای خانواده متبلور گشت، منتها پس از آنکه در قرن نوزدهم تئوری شخصیت حقوقی در معنای امروزی شکل گرفت، تحقق مفهوم شخصیت حقوقی در خصوص مهم‌ترین گروه اجتماعی یعنی خانواده در سطح نظام‌های حقوقی مغفول ماند.

به‌لحاظ تاریخی نیز خانواده در دوران باستان در شکل گستردهٔ خود با ریاست پدر سازمان یافته بود، به‌حدی که نوعی از وحدت حقوقی میان زوجین با ادغام شخصیت زوجه در زوج در نظام کامن‌لا شکل گرفت، لکن به‌جهت جایگاه نابرابر زوجین و پدرسالاری حاکم، در دوره‌های بعدی با شعار آزادی و برابری و لزوم رعایت حقوق فردی اعضای خانواده مورد انتقاد و دستخوش تحول گردید. نهضت‌های آزادی و جنبش‌های فمنیستی سبب گردید تا بیش‌ازپیش فردیت اعضای خانواده مورد توجه قرار گیرد و خانواده به حقوق افراد خودمختار تقلیل یابد. محوریت فرد سبب فروکاستن خانواده به اعضای آن گردید و افراط دوران پدرسالاری را به تفریط فردگرایی مدرن کشاند که این نیز به‌نوبهٔ خود منجر به تضعیف سازمان خانواده گردید. طرح ایدهٔ شخصیت حقوقی درواقع واکنشی در برابر فردگرایی افراطی بود تا بدین وسیله مصالح و منافع گروهی خانواده قربانی حقوق و آزادی‌های بی‌قیدوشرط افراد نگردد. به‌لحاظ تاریخی نیز این رویکرد ضمن نقد نظام پدرسالارانه‌ای که پدر را مالک زنان و فرزندان خود می‌دانست، نگاه معتدل و احیاشده‌ای از شخصیت خانواده به دست داد که به‌طور همزمان امکان مشارکت کامل زنان و مردان و مسئولیت ایشان در قبال خانواده فراهم آید.

به‌لحاظ نظری نیز شاهد تلاش‌های علمی اندکی برای تبیین شخصیت حقوقی خانواده بوده‌ایم که بر اساس آن‌ها تحلیل‌های پراکنده و مختلفی از سوی اندیشمندان و نظریه‌پردازان حقوقی و اجتماعی ارائه گردید. رنه ساواتیه حقوق‌دان فرانسوی با طرح ایدهٔ «شخصیت حقوق ناشناخته» برای خانواده موافق با مکتب حقوق طبیعی و همچنین نگرش واقعی قلمداد کردن شخصیت حقوقی، خانواده را به‌نحو بالقوه دارای شخصیت حقوقی می‌دانست و می‌کوشید با نشان‌دادن نمونه‌ها و مؤیداتی از قوانین و مقررات فرانسه نظریهٔ خود را اثبات نماید. در گذار از حقوق طبیعی به حقوق اثباتی، نهادگرایانی نظیر موریس هوریو نهاد خانواده را به‌عنوان یک واقعیت اجتماعی تحلیل می‌نمودند که به‌لحاظ برخورداری از تمامی مؤلفه‌های لازم شایستهٔ اعطای شخصیت حقوقی است. در میان پوزیتیوست‌ها نیز هگل با طرح ایدهٔ ازدواج به‌عنوان «بیان قانونی عشق» و لزوم صورت قانونی آن از حق خانواده بر وحدت و شخصیت حقوقی آن سخن گفته است. جملهٔ این نظریات در اصل انطباق خانواده با مفهوم شخصیت حقوقی اتفاق نظر دارند لکن گروهی به‌نحو پیشینی و ناشی از واقعیت و طبیعت خانواده شخصیت حقوقی خانواده را مسلم و مفروض پنداشته‌اند و برخی نیز تحقق آن را منوط به اراده و اعتبار قانون‌گذار دانسته‌اند. بنابراین ملاحظه می‌گردد که اختلاف فکری بیشتر ناظر به منشأ تحقق چنین شخصیتی برای خانواده است. البته همین علت وجودی می‌تواند موجد آثاری برای توجیه مبنایی نظریه نیز باشد. قائلین به شخصیت طبیعی خانواده خود را بی‌نیاز از توجیه آن می‌دانند؛ چراکه این شخصیت در ذات خانواده مقدر است و طبیعت چنین ویژگی را برای خانواده نهاده است. در حالی که پیروان حقوق اثباتی باید دلایل موجهی بر ضرورت اعطای شخصیت حقوقی خانواده بیابند تا بتوانند از نظریهٔ خود دفاع کنند. بدیهی است که بررسی ضرورت و سایر جنبه‌های مربوط به شخصیت حقوقی خانواده مقال

دیگری می‌طلبد لکن در این پژوهش کوشیدیم تا ضمن بازتعریف خانواده در قالب شخصیت حقوقی، تحلیل زمینه‌های تاریخی و تبیین مبانی نظری آن، بستری برای ترسیم نظام حقوق خانواده مبتنی بر شخصیت حقوقی فراهم آوریم.

منابع

الف) فارسی

- امامی، حسن، (۱۳۹۶)، حقوق مدنی، ج ۴، تهران: انتشارات اسلامیه، ص ۲۰۴.
- دادمرزی، سیدمهدی (۱۳۹۴)، «امکان سنجی پذیرش نظریه شخصیت حقوقی خانواده در حقوق ایران، کشورهای اسلامی، غرب و فقه اسلام»، پژوهش های حقوق تطبیقی، دوره ۱۹، شماره ۳، ص ۱۹.
- دادمرزی، سید مهدی (۱۳۹۳)، ریاست خانواده در روابط زوجین، تهران: نشر میزان.
- رز، دیوید (۱۳۹۶)، راهنمای خواندن عناصر فلسفه حق، با ترجمه: موسوی خوئینی، سید احمد، تهران: ترجمان علوم انسانی.
- روشن، محمد (۱۴۰۰)، حقوق خانواده، تهران: انتشارات جنگل (جاودانه).
- روشن، محمد؛ صادقی، محمد (۱۳۹۵)، دانشنامۀ حقوق خانواده، تهران: جنگل، جاودانه.
- روزن باوم، هایدی (۱۴۰۲)، خانواده به‌منزلۀ ساختاری در مقابل جامعه، نقد مبانی نظری جامعه‌شناسی خانواده در آلمان، مترجم: محمد صادق مهدوی، تهران: انتشارات اندیشه احسان.
- جعفری‌لنگرودی، جعفر (۱۳۶۸)، حقوق خانواده، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- حکمت‌نیا، محمود و همکاران (۱۳۸۶)، فلسفه حقوق خانواده، جلد اول، تهران:روابط عمومی شورای فرهنگی - اجتماعی زنان.
- حکمت‌نیا، محمود (۱۳۹۲)، حقوق زن و خانواده، چاپ دوم، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- دورانت، ویلیام جیمز(۱۳۷۸)، تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام، انتشارات علمی و فرهنگی: تهران.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۵)، درآمدی بر جامعه‌شناسی خانواده، تهران:شرکت انتشارات سروش، ص ۱۶۲.
- شریفی، محسن (۱۳۹۴)، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق ایران و انگلستان، تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- صفار، محمدجواد (۱۳۷۳)، شخصیت حقوقی، تهران: نشر دانا.
- صفایی، سیدحسین؛ اسدالله امامی (۱۳۹۳)، مختصر حقوق خانواده، تهران: میزان.
- صفایی، سیدحسین (۱۳۸۸)، دورۀ مقدماتی حقوق مدنی؛ اشخاص و اموال، تهران: میزان.
- صفائی، سیدحسین (۱۳۶۹)، حقوق خانواده، جلد اول، تهران: چاپ مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- طباطبائی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۹۳)، حقوق اداری، ویراست ۴، تهران: سمت.
- عمید، حسن (۱۳۶۴)، فرهنگ عمید، ج۱،تهران: امیر کبیر.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۱)، فلسفۀ حقوق، جلد دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۲)، دورۀ مقدماتی حقوق مدنی (خانواده)، تهران: نشر میزان.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۸)، دورۀ حقوق مدنی، خانواده (نکاح و طلاق، روابط زن و شوهر) ، جلد اول، تهران:شرکت سهامی انتشار.

- لطفی، اسدالله (۱۳۸۸)، حقوق خانواده، جلد۱، تهران: انتشارات خرسندی.
- مشایخی، زهرا (۱۴۰۲)، اساسی‌سازی قضایی حقوق خانواده، تهران: مرکز انتشارات و مطبوعات قوه قضاییه.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۵)، یادداشت‌های استاد، ج۵، قم: انتشارات صدرا.
- معین، محمد (۱۳۸۱)، فرهنگ معین،۲ج، تهران، ایران: آدنا، کتاب راه نو، جلد دوم، ص ۹۳۴.
- مک‌کارتی، جین ریبنز؛ ادواردز، روزالیند (۱۳۹۰)، مفاهیم کلیدی در مطالعات خانواده، ترجمه محمد مهدی لبیبی، تهران: نشر علم.
- موسی‌زاده، رضا (۱۳۸۱)، حقوق اداری، تهران: نشر میزان.
- نقیبی، سیدابوالقاسم؛ شهریاری، معصومه (۱۴۰۱)، «واکاوی ماهیت نهاد خانواده در فقه امامیه و حقوق ایران»، خانواده پژوهی، دوره ۱۸، شماره ۷۰، ۲۲۸-۲۰۹.

ج) لاتین

- Bellis, Kouroch (2015), La personnalité juridique et le cas de l’absent: le principe de l’unicité du patrimoine n’a pas dit son dernier mot, Revue Juridique de l'Ouest, pp.9-46.
- Burgess (E.W.), Lock (H.J.) (1953), The Family, New York: American Book Company.
- Blackstone, W. (2016). Commentaries on the laws of England: Book I: Of the rights of persons (D. Lemmings, Ed.; W. Prest, Gen. Ed.). Oxford University Press. (Original work published 1765).
- Carbonnier, Jean; Bonnecase, Julien (1932), Le régime matrimonial: sa nature juridique sous la rapport des notions de société et d'association, Librairie Delmas.
- *Dabin, J. (1949). Le problème de la personnalité morale de la famille.* Bulletin de la Classe des Lettres et des Sciences Morales et Politiques de l'Académie Royale de Belgique*,* 35*.*
- Fox-Genovese, Elizabeth (1992), "Legal Status of Families as Institutions", Cornell Law Review, vol. 77.
- Murray S. Y. Bessette, Hegel’s Analysis of the Family in Elements of the Philosophy of Right: An interpretation, The 2010 Midwest Political Science Association Meeting 22 April 2010 – 25 April 2010.
- Millard, Éric (2000). Débats autour de la personnalisation juridique, M. Chauvière, M. Saussier, B. Bouquet, R. Allard, B. Ribes. Les Implicites de la politique familiale, Dunod, pp.11-18.
- Savatier, René (1939), "ne personne morale méconnue : la famille en tant que sujet de droit", *Dalloz.*